

مفهوم «وطن» در نگاه حکیم فردوسی، استاد بهار و فرخی یزدی

* بهروز عباسی فریدنی^۱ - رضا راستی نژاد^۲ - مهدی عبادی^۳

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده تربیت معلم، پردیش شهید باهنر، دانشگاه فرهنگیان، اصفهان، ایران. (نویسنده مسئول) رایانامه: abbasi791@yahoo.com
۲. دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده تربیت معلم، پردیش شهید باهنر، دانشگاه فرهنگیان، اصفهان، ایران.
۳. دانشجوی کارشناسی آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده تربیت معلم، پردیش شهید باهنر، دانشگاه فرهنگیان، اصفهان، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	مفهوم وطن و مشتقات آن میهن، سرزمین، بوم، کشور و... مفهومی حیاتی برای ایرانیان بوده و در طول تاریخ دچار تغییرات سیاسی- اجتماعی بسیاری شده است و شاعران بسیاری به دلیل اهمیت این مفاهیم برای مردم و درباریان سعی در گنجاندن آنها در اشعار خود داشتند. در جای جای اشعار حکیم توس، ملک الشعرا بهار و فرخی یزدی مفاهیم وطن دوستی، جان فشانی در راه وطن و... نمود دارند. در دوران معاصر شاعران از مفهوم وطن برای تحریک احساسات مردم و غلبه آنها بر استبداد استفاده می کردند.
تاریخ دریافت:	وطن در اشعار فردوسی آرمان شهری است که توسط پهلوانان و خردورزان محافظت شده، ولیکن در دوره معاصر وطن تحت تاثیرات سیاسی- اجتماعی تبدیل به کشوری شده که دیگر شکوه و عظمت گذشته را ندارد و درگیر فساد، استبداد، دخالت بیگانگان و خیانت کاران داخلی شده است. در اشعار فردوسی وطن جنبه باشکوهی دارد ولیکن در اشعار بهار و فرخی وطن درگیر مشکلات بسیاری است. در این مقاله به روش توصیفی تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به بررسی بینامتنی مفهوم وطن در اشعار این سه شاعر بزرگ پرداخته و تفاوت‌ها و شباهت‌های این مفهوم را در اشعار این سه شاعر بررسی کرده و نتیجه اینکه مفهوم وطن در طول سالیان متمادی جایگاه والای خود را از دست داده است.
تاریخ پذیرش:	
واژه‌های کلیدی:	
۱۴۰۳/۰۹/۱۸	
۱۴۰۴/۰۲/۳۰	
فردوسی	
ملک الشعرا بهار	
فرخی یزدی	
وطن دیروز	
وطن امروز	

۱. مقدمه

تاریخ ادبیات ایران از اشعار شعرای سنت‌گرا نظیر رودکی، فردوسی، منوچهر دامغانی و... تا شهریار و پروین و بهار و فرخی و... (امجدیان، ۱۴۰۱: ۷۹) فردوسی به عنوان متفکر، رهبر فکری و صاحب درد ملت خویش (آجودانی، ۱۴۰۱: ۳) با گذار در پیچ و خم متون و مرور ادبیات پیشین (عبدالخانی؛ احمدوند، ۱۴۰۲: ۱۷۴) و شاهنامه او به‌عنوان نمونه‌ای عالی در فن بیان و بلاغت و سخنوری، نگرش‌های حکیمانه و خردورزانه (جبارپور، ۱۴۰۱: ۱۷۰) در نمایش مفهوم وطن به بهترین شیوه موفق بوده و نقش انکارناپذیر او در ایجاد وحدت ملی، همبستگی قومی و وطن‌دوستی بر کسی پوشیده نیست. (آچاک؛ نارویی، ۱۴۰۲: ۳) و حقیقتاً در حفظ و اصالت بخشی به مفهوم وطن در نظم فارسی حق تقدم با فردوسی است. (ارشی و همکاران، ۱۴۰۲: ۹۷) شاهنامه در حقیقت گذشته مردم ما را با آینده آن‌ها گره زده است. (سهاک، ۱۴۰۳: ۲۲۸) در حماسه تمامی نموده‌های شخصیتی قهرمان ملی با جلوه‌ای از حس وطن‌دوستی و انسانیت به تصویر کشیده می‌شود تا در میان افراد ملت حس سرفرازی ملی تقویت شود. (جعفرزاده و همکاران، ۱۴۰۳: ۶۸) فرخی و ملک‌الشعرا بهار نیز در کنار سایر اشعار هم بر منظر و هم در باطن (عباسپور، ۱۴۰۲: ۱۶۳) به مفهوم وطن پرداخته‌اند. این دو با احساس مسئولیت در باب مردم و جامعه عصر خویش، به چهره بارزی از وطن را ترسیم کرده‌اند. (رونق، ۱۴۰۴: ۲۱۴)

بی‌گمان در روزگار بیداری ملت‌ها ادبیات از منظر معرفت‌های انسانی، از چشم‌اندازی بلند و تأثیرگذار به جریان هستی و تلطیف روح و احساسات بشری می‌نگرد. این نگرش در شکوفا شدن آرزوها، رنج‌ها و شادی‌های آرمان‌گرایانه، فضای خاصی را در قلمرو کلام، پیش روی انسان امروز می‌گذارد. (بی‌طرفان، ۱۳۹۰: ۱۸) مفهوم وطن در ادبیات فارسی به عنوان یکی از بنیادی‌ترین مضامین هویتی و ملی، همواره جایگاهی ویژه داشته است. این مفهوم در طول تاریخ ادبیات ایران تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، دگرگونی‌های معنایی و عاطفی بسیاری را تجربه کرده است. از شکوه و عظمت در شاهنامه فردوسی تا درد و رنج تبعید و استعمار در شعر مشروطه و معاصر، وطن از زوایای گوناگون بازتاب یافته است. بررسی تطبیقی این تحولات، نه تنها سیر اندیشه‌های ملی و میهنی را روشن می‌سازد، بلکه نشان می‌دهد که چگونه متون ادبی در گفت‌وگویی پیوسته با یکدیگر، مفهوم وطن را بازتعریف می‌کنند.

هیچ متنی در انزوا خلق نمی‌شود، بلکه همواره در تعامل با متون پیشین و هم‌عصر خود است. از این منظر شعر فردوسی، بهار و فرخی یزدی را می‌توان حلقه‌های زنجیروار یک گفتمان ملی دانست که هر یک به شیوه‌ای خاص، مفهوم وطن را بازنمایی می‌کنند. این پژوهش بر آن است تا با تحلیل بینامتنی این سه شاعر، نشان دهد که چگونه تصویر وطن از

عصر حماسی فردوسی تا دوران مشروطه و پس از آن، دست خوش تحول شده و از شکوه به افول گراییده است.

۱-۱. بیان مساله و سوالات پژوهش

بی‌گمان، شاعران که صدای احساسات ما هستند یکی از مهم‌ترین آوازهایشان نغمهٔ وطن است. مگر می‌شود شاعران به گل، طبیعت و معشوق ابراز احساسات کنند اما مام میهن را فراموش کنند؟ اما آیا همهٔ شاعران هر چند هم‌وطن، یک حس واحدی به وطن‌شان دارند؟ یا یک شاعر حس غرور به وطن سربلندش دارد و دیگری به سرافکندگی میهنش حسرت می‌خورد و ابراز ناراحتی می‌کند؟ از احساسات و شعرهای فردوسی، بهار و فرخی چه تصویری از وطن در دورهٔ این سه سخنور می‌توانیم ترسیم کنیم؟ اصلاً این سه شاعر تأثیری هم بر روی یکدیگر داشته‌اند یا خیر و اگر داشته‌اند چه تأثیری؟

۱-۲. ضرورت، اهمیت و هدف پژوهش

فردوسی در شاهنامه، وطن را نه صرفاً به عنوان یک جغرافیا، بلکه به مثابه یک ایده‌آل حماسی و فرهنگی ترسیم می‌کند. ایران در نگاه او، سرزمینی است که با پهلوانی‌های رستم، فرزانی‌های کیخسرو و دادگری‌های انوشیروان، به اوج عزت و شوکت رسیده است. شاهنامه، به عنوان متن مادر ادبیات فارسی، الگویی بنیادین برای تمامی متون پس از خود ایجاد می‌کند. در این اثر، وطن با مفاهیمی چون غیرت، مردانگی و پاسداری از مرزها گره خورده است و سقوط آن، نه به دلیل ضعف داخلی، بلکه به خاطر نیرنگ اهریمنان و بیگانگان است. در مقابل، شعر دورهٔ مشروطه و پس از آن، به ویژه در آثار محمدتقی بهار و فرخی یزدی، تصویری کاملاً متفاوت از وطن ارائه می‌دهد. اگر فردوسی وطن را در اوج شکوه توصیف می‌کند، شاعران عصر مشروطه آن را در حالتی زخم‌خورده و اسیر می‌بینند. بهار در اشعاری چون «دماوندیه» با وجود حفظ روح حماسی، درد فرود ایران را به تصویر می‌کشد. فرخی یزدی نیز با لحنی گزنده از استبداد و استعمار می‌نالد و آرزوی بازگشت به روزگاران پرافتخار گذشته را دارد. این تحول نشان‌دهندهٔ یک گسست بینامتنی است: در حالی که فردوسی با تکیه بر اسطوره‌ها، وطنی آرمانی می‌سازد، بهار و فرخی با واقع‌گرایی تلخ، از وطنی زخمی سخن می‌گویند. با این حال، حتی در نومیادی آنان، بازتابی از همان حماسه‌های فردوسی دیده می‌شود؛ گویی آنان نیز وامدار همان گفتمانی هستند که شاهنامه بنیان نهاده است.

این پژوهش به بررسی چگونگی تأثیرات پنهان این سه شاعر می‌پردازد. پرسش اصلی این است که چگونه فردوسی به عنوان متن پیش‌متن، بر شعر بهار و فرخی تأثیر گذاشته و آنان چگونه با اقتباس و بازآفرینی این میراث، روایت خود از وطن را ارائه داده‌اند. همچنین نشان

داده خواهد شد که چرا تصویر وطن از حماسه به بث الشکوی و حتی گاهی به مرثیه تبدیل شده؟

۱-۳. پیشینه پژوهش

در زمینه موضوع وطن در اشعار فردوسی بزرگ، ملک‌الشعرا بهار و فرخی یزدی تحقیقات بسیار گسترده‌ای به صورت جداگانه صورت گرفته و از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

علی سلیمی و پیمان صالحی (۱۳۹۰) در «بررسی بازتاب عشق به وطن در بهار و ابرهیم طوقان» به بررسی حس ملی‌گرایی در شعر ملک‌الشعرا بهار و ابرهیم طوقان می‌پردازد. ناصر محسنی‌نیا و فاطمه داشن (۱۳۸۸) در «بررسی تطبیقی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی» به بررسی توصیفی-تحلیلی اشعار ملک‌الشعرا بهار و رصافی می‌پردازد و تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو شاعر را بیان می‌کند. طیب چهری و همکاران (۱۳۹۶) در «فضیلت وطن دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو» به بررسی مفهوم وطن و تطبیق آن با نظریه فضیلت ارسطو می‌پردازد. غلام‌رضا رحیمی و همکاران (۱۳۹۰) در «بهره‌برداری از عناصر پرکاربرد اسطوره‌ای شاهان و پهلوانان ایران باستان در شعر شاعران برجسته عصر مشروطه» به بررسی عناصر اسطوره‌ای در اشعار شاعران دور مشروطه می‌پردازد و معتقد است برخی از مضامین در این دوره به صورت کلیشه‌ای درآمده است.

علی صیادان و همکاران (۱۳۹۵) در «بررسی تطبیقی تجلی وطن در شعر حافظ ابرهیم و فرخی یزدی بر اساس قصیده مصر و مسمط وطنی» به بررسی تجلی وزن در این دو اثر می‌پردازد و به نکات اشتراک و افتراق این دو شعر اشاره کرده و مشترکات را بیشتر از نکات افتراق می‌داند. در پژوهش حاضر به بررسی بینامتنی مفهوم وطن در اشعار حکیم فردوسی، استاد بهار و فرخی یزدی می‌پردازیم.

۲. مفهوم «وطن» در نگاه فردوسی، بهار و فرخی یزدی

۲-۱. وطن در نگاه فردوسی

حماسه پردازی چون فردوسی با آگاهی دادن، ایجاد انگیزه و نمایش وطن دوستی در صحنه عمل، زمینه را برای ترویج و پرورش فضیلت وطن دوستی به مثابه کنشی اخلاقی فراهم کرده است. (چهری و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۹) فردوسی مردی وطن‌پرست و در میهن‌پرستی استوار بود. این مطلب گذشته از آن‌که نتیجه مقدمات مذکور می‌تواند بود و از جای‌جای شاهنامه و خصوصا از شور فردوسی در ستایش ایران و نژاد ایرانی به خوبی آشکار است. علاوه بر این

چگونه ممکن است شاعری سی و پنج برد و مال مکتب خود را از دست بدهد، برای آن که تاریخ نیاکان خود را جاوید سازد و با همه این احوال عرق وطن پرستی در او نباشد. فردوسی از تاریخ نیاکان خود و از داستان‌ها و افسانه‌ها و تاریخ ایران اطلاع و یا به دانستن آنها شوق و علاقه داشت و تربیت خانوادگی او وی را بر این می‌داشت و به همین سبب است که بدون مشوق و محرک خود به این کار عظیم دست زد و چنان که خواهیم دید تا موقعی که گرفتار فقر و تهیدستی نگشت یعنی مال و ثروت اجدادی را بر سرکار شاهنامه نگذاشت، به دربار شاهان و جوایز ایشان توجهی ننمود. (صفا، ۱۳۶۹: ۴۳۱)

۲-۱-۱. وطن هویت‌بخش

در شاهنامه، وطن به عنوان سرزمینی مقدس و هویت‌بخش برای ایرانیان معرفی می‌شود. فردوسی با تأکید بر تاریخ و فرهنگ ایران، وطن را مکانی می‌داند که هویت ملی و فرهنگی مردم ایران در آن شکل گرفته است. این مفهوم در سراسر شاهنامه به ویژه در بخش‌های حماسی و ملی آن مشهود است.

در داستان‌های پادشاهان پیشدادی و کیانی، مانند کیومرث، جمشید، فریدون و کیخسرو، وطن به عنوان مکانی مقدس و قابل دفاع توصیف می‌شود. دفاع از وطن در برابر دشمنان خارجی (مانند افراسیاب و تورانیان) یکی از درون‌مایه‌های اصلی شاهنامه است. نمونه شگفت‌انگیزتر اینکه در دوره پادشاهی ضحاک پسر مرداس می‌بینیم که با وجود تازی بودن ضحاک، باز هم او در ایران تاجگذاری می‌کند و تا این اندازه وطن در شاهنامه عامل هویت‌بخش می‌داند که حتی شاهی بیگانه هم باید بیاید در وطن تاجگذاری کند چون قرار است بر مردمان همین وطن فرمان‌روایی کند.

مرانِ اژدهافش بیامد چو باد به ایران زمین تاج بر سر نهاد
(شاهنامه، دفتر یکم: ۵۱)

۲-۱-۲. وطن عدالت‌پرور

فردوسی در شاهنامه، وطن را نه تنها به عنوان یک سرزمین جغرافیایی، بلکه به عنوان نمادی از عدالت، آزادی و حکومت نیک معرفی می‌کند. پادشاهان آرمانی شاهنامه، مانند فریدون و کیخسرو به عنوان مدافعان وطن و عدالت تصویر شده‌اند.

در داستان فریدون، او به عنوان نماد عدالت و آزادی، وطن را از چنگ ضحاک (نماد ستم و بیداد) نجات می‌دهد. این داستان نشان می‌دهد که وطن مد نظر حکیم طوس، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی را هم همراه خودش دارد. چرا که حکیم فردوسی، هم عدالت‌خواهی فریدون را

و هم ظلم ضحاک را به ایران نسبت داده است. نه صرفاً کسانی که مارهای ضحاک مغز سرشان را خورده بود.

منم پور آن نیکبخت آبتین که بگرفت ضحاک ز ایران زمین
بکشتش به زاری و من کینه جوی نهادم سوی تخت ضحاک روی
کمر بسته‌ام لاجرم جنگجوی از ایران به کین اندر آورده روی
(همان: ۷۶)

۲-۱-۳. وطن فرهنگی

فردوسی در شاهنامه، وطن را نه تنها به عنوان یک سرزمین فیزیکی، بلکه به عنوان میراث فرهنگی و تاریخی ایرانیان معرفی می‌کند. او با سرودن شاهنامه، خود را به عنوان حافظ این میراث معرفی می‌کند و بر اهمیت حفظ زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تأکید می‌ورزد. در آغاز کتاب در بخش بنیاد نهادن کتاب، نخست این کتاب را یک کتاب وطنی و ملی پهلوی و ایرانی برمی‌شمرد و سپس حفظ و انتقال آن به نسل‌های دیگر را وظیفه خود می‌داند. نبشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرم مگر نغسوی
(همان: ۵)

۲-۱-۴. وطن به عنوان مفهومی برای دفاع و فداکاری

در شاهنامه، دفاع از وطن یکی از ارزش‌های والا و وظیفه هر ایرانی است. قهرمانان شاهنامه، مانند رستم، گودرز و دیگر پهلوانان، همواره آماده فداکاری برای حفظ وطن هستند. این مفهوم به ویژه در جنگ‌های ایران و توران به چشم می‌خورد.

در داستان رستم و افراسیاب، رستم به عنوان نماد دفاع از وطن، همواره در برابر دشمنان ایران می‌ایستد و از مرزهای وطن دفاع می‌کند.

نمانیم کاین بوم ویران کنند همی غارت از شهر ایران کنند
(همان: ۱۱۲)

نخوانند بر ما کسی آفرین چو ویران بود بوم ایران زمین
(همان: ۱۱۳)

دریغ است ایران چو ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
(همان: ۸۱)

۲-۱-۵. وطن استعاری

گاهی در شاهنامه می‌بینیم که فردوسی یک جایی خارج از وطن جغرافیایی و آن سوی مرز و بوم میهن‌مان تصویری وطن‌گونه را ترسیم می‌کند. گویی می‌خواهد بگوید که گاهی یک نفر در وطن خودش هم غریب است و گاهی غریب‌گویی نه در غربت بلکه در وطن است. من دوست دارم این گونه وطن را که در عالم واقع خارج از وطن است؛ وطن استعاری بنامم.

در داستان سیاوش، او به دلیل آزار دیدن در وطن خود (ایران) مجبور به ترک آن به سوی توران می‌شود. تا سیاوش در وطن (ایران) است شاهد رنج‌هایی هستیم که او از خانواده خود می‌بیند و کامش را تلخ کرده است، اما تا به غربت (توران) می‌رود فردوسی تورانیان را به دلیل مهرورزی شان به سیاوش از آنان به عنوان خویش نام می‌برد. هر چند سیاوش از سوی مادر تورانی بود، اما بالاخره تورانیان دشمن ایرانیان بودند و سیاوش سرانجام هم به دست همین تورانیان و در همین سفر کشته شد.

ز هرکش به توران زمین خویش بود
 به خوبشان چنان گفت کاو را همه
 ورا مهربانی برو بیش بود
 شما خیل باشید همچون رمه
 (همان: ۲۹۳)

۲-۱-۶. وطن احساسی

وطنی که فردوسی در شاهنامه ترسیم کرده یک صبغه احساسی و عاطفی هم دارد. وطن برای ایرانیان نه تنها یک سرزمین، بلکه خانه‌ای است که خاطرات، عواطف و آرزوهای شان در آن گره خورده است.

در داستان کیخسرو، وقتی کاووس برای او از گذشته می‌گوید که افراسیاب با پدرش سیاوش و با سراسر ایران به عنوان وطنشان چه کرده؛ گریه می‌کند که این واکنش احساسی نشان دهنده یک وابستگی عاطفی به وطن هم می‌باشد و وطنی که ابوالقاسم فردوسی ترسیم کرده به هیچ وجه توأم با بی‌خیالی و بی‌تفاوتی یا حتی یک وطن بدون عرق و علاقه نیست. همین زنده بودن صحنه‌ها و تأثیر شدید حوادث داستانی را در روح و جان خواننده از مهم‌ترین مختصات سبکی شاهنامه دانست که ذره‌ای از آن در کتب مشابه با آن (مثلاً گرشاسب نامه) نیست. صداقت، صداقت، صداقت؟ (شمیسا، ۱۳۸۸: ۳۵)

جهاندار بنشست و کاوس کی
 ابا رستم گرد و دستان به هم
 از افراسیاب اندر آمد نخست
 بگفت آنکه او با سیاوش چه کرد
 بسا پهلووانان که بی‌جان شدند
 بسا شهر بینی ز ایران خراب
 دو شاه سرافراز و دو نیک‌پی
 همی گفت کاوس هر بیش و کم
 دو رخ را به خون دو دیده بشست
 از ایران سراسر برآورد گرد
 زن و کودک خرد پیچان شدند
 تبه گشته از رنج افراسیاب
 (شاهنامه، دفتر یکم: ۷)

ناگفته پیداست که خود فردوسی هم در دوره اعتلای وطن نمی‌زیسته و صرفاً روزگار شکوه میهن را یادآوری می‌کند.

همین نمایش حالات درونی است که اثر او را روز به روز بیشتر از پیرار و پار مطمح نظر خوانندگان باریک اندیش کرده است. چه نمایش حالات درونی ابداء در سبک خراسانی مطرح

نبود و ادبیات در حرکت خود به پیش، هر چه بیشتر به نمایش حالات درونی تمایل یافته است. (همان: ۳۳)

۲-۲. وطن در نگاه بهار و فرخی

۲-۲-۱. وطن دیروز

یکی از ویژگی‌های شعر دوره مشروطه، بهره‌برداری شاعران از عناصر اسطوره‌ای است. ملک‌الشعرای بهار با برداشتی کلاسیک‌گونه و معتدل در معرفی اساطیر ایرانی و استفاده از آنها برای آگاهی مردم از شرایط نابسامان دوره مشروطه، کوشیده است. (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۱) فرخی یزدی و بهار، دو شاعر بزرگ و میهن‌پرست ایران در آغاز سخنان‌شان همواره به شکوه و عظمت ایران در گذشته‌های دور اشاره می‌کنند. آن‌ها با یادآوری دوران طلایی ایران به ویژه در عصر فردوسی و شاهنامه، بر این نکته تأکید می‌ورزند که ایران روزگاری سرزمینی درخشان، مهد تمدن و فرهنگ و پر از افتخارات تاریخی بوده است. فرخی یزدی با اشعار حماسی و انقلابی خود و بهار با نگاه عمیق تاریخی و ادبی‌اش، هر دو تلاش می‌کنند تا این شکوه از دست رفته را دوباره زنده کنند و مردم را به بازگشت به عظمت گذشته فراخوانند. آن‌ها با یادآوری گذشته پرافتخار ایران، می‌خواهند امید و غرور ملی را در دل ایرانیان زنده نگه دارند و آن‌ها را به ساختن آینده‌ای بهتر ترغیب کنند. درونمایه اصلی شعر میهنی بهار، تحریک حس وطن دوستی و تکیه بر ملی‌گرایی، به منظور خلق روحیه پایداری در میان مردم است. (سلیمی؛ صالحی، ۱۳۸۹: ۱۵) البته بهار در میان دیگر هم‌عصرانش دیدگاه معتدل‌تری نسبت به وطن داشته و جلوه‌های مختلف آن را در بسترهای گوناگون به تصویر کشیده است:

و آن روز کجا رفت که یک حمله بهرام
و آن روز که شاپور به پیش سم شبرنگ
خون در سر من جوش زند از شرف و فخر
و آن روز که پیوست به اروند و به اردن
آن روز که گودرز، پی دفع عدو کرد
آن روز که نادر، صف افغانی و هندی

افکنند ز پا ساوه و آن جیش کشن را
افکنند به زانوی ادب والرین را
چون یاد کنم رزم کراسوس و سورن را
کوروش، کر و خوش و ترک و مرو و تجن را
گلرنگ ز خون پسران دشت پشن را
بشکافت، چو شمشیر سحر عقد پرن را
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۹۰)

این همان ملک است کاندراستان بینی در او
وز پس اسلام رو بنگر که بینی بی‌خلاف
این همه جمعیت و وسعت ز شاهان بود و بس

داریوش از مصر تا پنجاب فرمان گستر است
کز حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است
شاه عادل کشورش معمور و گنجش بی‌مر است
(همان: ۵۴۹)

پیرو ایشان، همین مضمون را از زبان جناب فرخی یزدی بشنویم:

ای خوش آن روزی که ایران بود چون خُلدِ برین وسعتِ این خاکِ پاک از روم بودی تا به چین
(فرخی، ۱۳۹۴: ۴)

ما زاده کی قباد و کی کاووسیم جان باختگان وطن سیروسیم
(همان: ۳۱۱)

این همان ایران که منزلگاه کی کاووس بود خوابگاه داریوش و مأمِن سیروس بود
(همان: ۴)

۲-۲-۲. وطن امروز

مفهوم وطن که ظاهراً رهاورد آشنایی با غرب است در شعر معاصر، حضور چشمگیری داشته است. شاعران معاصر برای تشویق مردم خود به مبارزه، مدام گذشته باشکوه ایشان را پیش چشم خود می آورند. (صیادانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۹) فرخی یزدی، شاعر آزاده و میهن دوست ایرانی با نگاهی عمیق به گذشته درخشان وطن اش، از روزگار کنونی و افول شکوه ایران ابراز ناراحتی می کند. او در اشعارش با یادآوری عظمت ایران در دوران باستان، به ویژه در عصر فردوسی و شاهنامه از این که امروز ایران از آن اوج افتخار فاصله گرفته، دل شکسته است. فرخی با غمی جانسوز از ظلم و ستمی که بر مردم ایران رفته و از دست رفتن آزادی و عدالت سخن می گوید. «شیوه نوشیروانی رسم عدل و داد رفت.» او با اشاره به شکوه تمدن ایران در گذشته، از این که امروز وطنش در چنگال استبداد و بی عدالتی اسیر شده، سخت می نالد:

هرگز این سان بی کس و بی یار بی یاور نبود هیچ ایامی چو اکنون عاجز و مضطر نبود
رنج های اردشیر بابکان بر باد رفت زحمت شاپور ذوالاکتاف حال از یاد رفت
شیوه نوشیروانی رسم عدل و داد رفت آبروی خاک ما بر باد استبداد رفت
حالیا گر بیند ایران را چنین بهرام گور از خجالت تا قیامت سر برون نارد ز گور
آخر ای بی شور مردم عرق ایرانی کجاست؟ شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست؟
حشمت هُرمز چه شد؟ شاپور ساسانی کجاست؟ سنجر سلجوق کو؟ منصور سامانی کجاست؟
گنج بادآور کجا شد؟ زر دست افشار کو صولت خصم افکن نادر شه افشار کو؟
(فرخی، ۱۳۹۴: ۲۶۸)

او نه تنها از گذشته پرافتخار ایران یاد می کند، بلکه از وضعیت کنونی وطن اش که در زیر سایه ظلم و نادانی قرار گرفته، ابراز تأسف می نماید:

چه شد ملتی را که یزدان ز قدرت همی داد بر اهل عالم فزونی
چنین گشته خونسرد و افسرده انسان که گویی کند دیوشان رهنمونی
(همان: ۲۶)

۲-۲-۳. وطن بیمار

استاد بهار با نگاهی عمیق و دردآلود به وضعیت وطنش، معتقد است که ایران، این سرزمین کهن و پرافتخار، امروز به‌مانند بیماری است که در بستر رنج و درد افتاده و نیازمند درمانگری دلسوز و تواناست. او باور دارد که برای نجات ایران از این وضعیت اسفناک، باید یک درمانگر ظهور کند؛ کسی که با دانش، آگاهی، عشق به وطن و توانایی رهبری، بتواند دردهای این مرز و بوم را تشخیص دهد و برای درمان آن‌ها چاره‌اندیشی کند. بهار در اشعار و نوشته‌هایش، این درمانگر را نه تنها به‌عنوان یک فرد، بلکه به‌عنوان نمادی از آگاهی، همبستگی و ارادهٔ جمعی مردم ایران معرفی می‌کند. او معتقد است که این درمانگر می‌تواند یک رهبر فرهیخته، یک مصلح اجتماعی، یا حتی مجموعه‌ای از مردم باشد که با همدلی و همکاری، دست به دست هم دهند و وطن را از این شرایط دشوار نجات دهند.

کو‌مرد دلیری که به بازوی توانا بزداید از این چشمه، گل و لای و لجن را (بهار، ۱۳۸۷: ۵۹۱)

بهار و فرخی یزدی، دو شاعر بزرگ و دلسوز ایران، در اشعار خود میهن را به بیماری تشبیه می‌کنند که درگیر چندین بیماری سخت و جانکاه شده است. آن‌ها با نگاهی دردآلود به وضعیت ایران، از بیماری‌های خیانت کاران و منافقان داخلی، استبداد، بیگانگان و فساد و تباهی که سبب در خطر قرار گرفتن هویت ملی با آن پیشینه‌ای که در شاهنامه آن را بررسی کردیم؛ سخن می‌گویند.

۲-۲-۴. درمان این وطن بیمار

این دو شاعر با زبانی نمادین و پراحساس از دردهای وطن می‌نالند و تلاش می‌کنند تا مردم را به بیداری و درمان این بیماری‌ها فراخوانند. این دو سخنور در اشعارشان، ایران را به انسانی بیمار تشبیه می‌کند که روزی تنومند و قدرتمند بود، اما امروز در بستر بیماری افتاده و نیازمند درمان است. آن‌ها از این بیماری‌ها که دارند ریشه‌های جامعه را که فردوسی بزرگ در شاهنامه دوانده، می‌خشکانند، سخن می‌گویند و از مردم می‌خواهند تا با آگاهی و همدلی، داروهای اتحاد، مبارزه با بیگانگان و جان افشانی، دانشوری و دین‌داری، تجدد و اصلاحات را که اگر ترکیب شوند، شفابخش‌ترین معجون برای این وطن بیمار می‌شوند؛ برای وطن فراهم کنند. از سوی دیگر، فرخی یزدی نیز با زبانی تند و انقلابی، از بیماری‌های وطن سخن می‌گوید. او از استبداد و ظلم به عنوان بیماری‌های مهلکی یاد می‌کند که جان ایران را به خطر انداخته‌اند. فرخی با اشاره به گذشته پرافتخار ایران از این که امروز وطنش در چنگال بیماری‌های اجتماعی و سیاسی گرفتار شده، ابراز ناراحتی می‌کند و مردم را به قیام برای نجات وطن فرا می‌خواند.

بهار و فرخی، هر دو با اشعار پراحساس و دردآلود خود، از مردم می‌خواهند تا با آگاهی، هم‌بستگی و مبارزه، بیماری‌های وطن را درمان کنند و ایران را دوباره به جایگاه واقعی خود بازگردانند. آن‌ها با این تشبیه‌های نمادین، نه تنها دردهای وطن را بیان می‌کنند، بلکه راه‌حلهایی برای بهبود و نجات ایران ارائه می‌دهند. به بیان بهتر با نگرشی مثبت به آینده می‌نگرند. استاد بهار با نگاهی عمیق به تاریخ و فرهنگ ایران از این که ایران روزی دوباره به عظمت گذشته‌اش بازخواهد گشت، اطمینان دارد. او در اشعارش می‌گوید که بیماری‌های کنونی، هرچند سخت و جانکاه هستند، اما موقتی‌اند و با آگاهی و تلاش مردم، درمان خواهند شد. بهار با امیدواری می‌سراید:

بهارا بهل تا گیاهی برآید
درین تیرگی صبر کن شام غم را
بمان تا درین ژرف یخ‌زار تیره
درخشی ز ابر سیاهی برآید
که از دامن شرق ماهی برآید
به نیروی خورشید راهی برآید
(همان: ۲۳۱)

صبح عید است برون کن ز دل این تاریکی
کآخر این شام سیه، خانه نماید روشن
(همان: ۴۶۳)

فرخی سخنور نیز در شعر زیر اگرچه در آغاز کاملاً واقع‌گرایانه مشکلاتی که وطن با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند، نمی‌پوشاند؛ اما در پایان سخن جانب امیدواری را هم فرو نمی‌گذارد:

فرخی کاین ادبیات سروده است خشن
هر که را دوخته شد در ره مشروطه دهن
این وطن فتنه ضحاک ستمگر دیده
جور چنگیزی و افغان ستمگر دیده
باز بر جای فتاده است به سنگینی کوه
(فرخی، ۱۳۹۴: ۱۸)

عید جم گشت ایما ماه منوچهر عذار
آخر ای هموطنان شوکت ایران به کجاست
نه نماند و نه بماند به چنین ویرانی
بنما تهمت‌نی خون سیاووش بیار
علم و ناموس وطن دوست وزیران به کجاست
روزی آید که ببینی هنر ایرانی
(همان: ۲۷۸)

۲-۲-۴-۱. بیماری‌ها

الف. خیانت کاران و منافقان داخلی

استاد بهار و فرخی یزدی، دو چهره‌آزاده و درد آشنا، مسئولان نالایق و خیانت‌کار را یکی از بزرگ‌ترین مشکلات وطن می‌دانستند، کسانی که به جای خدمت به مردم با فساد و بی‌کفایتی، ریشه‌های این سرزمین را می‌خشکانند. بهار و فرخی هشدار می‌دادند که تا زمانی که چنین

افرادی بر مسند قدرت باشند، وطن به رشد و سربلندی نخواهد رسید. در شعر معروف دماوندیه عبارت بی خردان سفله نیز به گوشمان ناآشنا نیست. زین بی خردان سفله بستان! داد دل مردم خردمند! بشنویم از استاد بهار:

که جز عوام‌فریبی نداشتند هنر
ندید قدر شرافت ندید قدر هنر
که کس بدو نسپردی زمام استر و خر
حسود و سفله و نیرنگ‌ساز و افسونگر
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۸۲)

ز بس که بودم نومید از اولیای امور
نداشت حرمت پیری نداشت حرمت نام
زمام کار جهان را به سفله‌ای بسپرد
سفییه و غره و ناعتماد و جاه‌طلب

پی‌گرفت دارد.

من هیچ نخواهم حمایتش
دیوانه بخوانند، ملتش
هم نیز برنجد ز صحبتش
تا دجله برآید مساحتش
وین گفته نگنجد به غیرتش
(همان: ۲۴۴)

آن را که نگون است رایتش
و آن دیو که این کار خواسته است
این کشور تحت‌الحمایه نیست
ملکی که ز جیحون و هیرمند
از کس بنخواهد حمایتی

پی‌گرفت دارد.

مادر بیچاره را زین در به آن در می‌کشی
خوب می‌خندند؟ زیرا بار بهتر می‌کشی
(همان: ۲۹۵)

گاه ترک و گاه آلمان، گاه روس و انگلیس
هیچ می‌دانی چرا بیگانگان بر روی تو

خلق را از غم او خون شده دل ای و کلا
(همان: ۱۶۴)

بلدی گشته عرق‌ریز و خجل ای و کلا

و تاج الشعراء فرخی:

بر احوال ایران و حال کنونی
ز آه درونی ز اشک بیرونی
که لب بسته خو کرده با این زبونی
همی داد بر اهل عالم فزونی
که گویی کند دیوشان رهنمونی
زنای وطن صوت ان یرحمونی
درفش کیان از کیان در نگونی
رساند به اعلی رهاند ز دونی
(فرخی، ۱۳۹۶: ۲۶)

مرا بارد از دیدگان اشک خونی
غریقم سراپای در آب و آتش
زبان آوران وطن را چه آمد
چه شد ملتی را که یزدان ز قدرت
چنین گشته خونسرد و افسرده انسان
نه گوشی است ما را که سازیم اصغا
نه چشمی که بینیم خوار اوفتاده
وزیری که باید مقام وطن را

پی‌گرفت دارد.

در اروپا کنند تلاش ببین
 بالبی پر ز ارتعاش ببین
 با صدای جگر خراش ببین
 دائمش مشتری تراش ببین
 دارد این گرگ بچه فاش ببین
 کاسه گرمتر ز آتش ببین
 (همان: ۳۵)

معمار در این سرای ویران هستند
 اندر صدد غارت ایران هستند
 (همان: ۲۱۶)

روبه افسرده ابراز شهامت می‌کند
 بهر محو مرز ایران استقامت می‌کند
 (همان: ۶۱)

در شعر زیر، تاج الشعراء اصلاً با اشاره مستقیم به لرد کرزن، مارلینگ، کاکس و نورمان که از سران بیگانه استعمار بودند نارضایتی خود را نسبت به آنان ابراز می‌کند. می‌دانیم که لرد جورج کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا و از معماران اصلی استعمار بود.

سر ما و قدم خاک وطن
 بهر ایران ز چه رو در لندن
 داخل مرثیه خوانی شده است
 گوش بر حکم سفارت ندهیم
 چونکه ما تن به اسارت ندهیم
 داخل مرثیه خوانی شده است
 «کاکس» را گاه عمل سنجیدیم
 (همان: ۲۷۵)

نصره الدوله در فنای وطن
 گاه پاریس و گه ژنو او را
 در بر لرد کرزنش دائم
 همچو دلالت در فروش وطن
 از لوید جرج بیشتر اصرار
 تا وطن را به انگلیس دهد

آن سلسله ای که از امیران هستند
 از چیست که با ثروت هنگفت مدام

در قفس افتد چو شیر شرز از قانون کشی
 چون وثوق الدوله خائن قوام السلطنه

تا بود جان گرانمایه به تن
 بعد از ایجاد صد آشوب و فتن
 لرد کرزن عصبانی شده است
 ما بزرگی به حقارت ندهیم
 سلطنت را به امارت ندهیم
 لرد کرزن عصبانی شده است
 حال «مارلینگ» تو را فهمیدیم

پی‌گرفت دارد.

ب. استبداد

استاد بهار، شاعر و ادیب بزرگ، استبداد را به ویژه در دوران حکومت رضاخان یکی از بزرگ‌ترین مشکلات کشور می‌دانست. بهار معتقد بود که استبداد، آزادی‌های فردی و اجتماعی را نابود می‌کند و مانع پیشرفت و رشد وطن می‌شود. در آن دوران، سکوت اجباری و سرکوب صدای مردم، روح ملی را می‌آزرد و استقلال فکری و فرهنگی را تهدید می‌کرد. بهار با قلم

توانای خود، این ظلم را محکوم می‌کرد و همواره بر ضرورت مبارزه با استبداد برای ساختن آینده‌ای آزاد و سربلند برای وطن تأکید داشت.

پادشاهها ز ستبداد چه داری مقصود که از این کار جز ادبار نگردد مشهود
کشور دارا، نادار و پریشان تا چند؟ گنج کیخسرو در چنگ رضاخان تا چند
(بهار، ۱۳۸۷: ۱۱۰)

همچنین در بخش وطن دیروز هم، شعر آبروی خاک ما بر باد استبداد رفت جناب فرخی را مرور کردیم.

پ. بیگانگان

استاد محمدتقی بهار و فرخی نام‌آور، دو چهره برجسته ادبی و سیاسی ایران در دوران مشروطه و پس از آن بودند که همواره از تسلط بیگانگان بر کشورشان رنج می‌بردند و این موضوع را در آثار خود به وضوح بیان کرده‌اند. بهار، شاعر و ادیب بزرگ در بسیاری از اشعار و نوشته‌هایش از نفوذ و سلطه بیگانگان بر ایران انتقاد کرد و از این وضعیت به شدت ناراحت بود.

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است
(همان: ۵۴۹)

در کشور تو اجنبیان را کاری جز انقلاب و فتن نیست
یار اجانب‌باند و بدین فن کس را به کارشان سن و من نیست
(همان: ۲۳۲)

راه آهن گر بخواهی مردهات بیرون کشند در چراگاه وطن، گو اسب و استر زنده باد
(همان: ۲۹۶)

شیر و خورشید ای دریغ ار جنبشی می‌کرد از آنک در هزار و سیصد و سی، روسیان روسی
مهرت ملکم به امر انگلستان بند کرد از سپهسالار دون همت جز این درخور نبود
لشگر روس از در قزوین به ری راندند و من سوی قم راندم از آن کم تاب آن لشکر نبود
(همان: ۲۲۹)

بود وطن همچو باغ بی‌در و دیوار تاخته دزدان به میوه‌ها و ریاحین
(همان: ۳۸۳)

خانه‌ات یکسره ویرانه شد ای ایرانی مسکن لشکر بیگانه شد ای ایرانی
فرخی یزدی نیز به عنوان شاعر و روزنامه‌نگاری مبارز، همواره از تسلط بیگانگان بر ایران به شدت انتقاد می‌کرد. او در اشعارش به صراحت از نفوذ استعمارگران و بیگانگان در ایران سخن می‌گفت و از مردم می‌خواست که در برابر این وضعیت مقاومت کنند. فرخی در شعر معروف خود (با اشاره به گذشته وطن که در شاهنامه دیدیم) می‌گوید:

حالی‌ا کز سلّم و تور انگلیس و روس هست
 به که از راه تمدن ترک بی‌مه‌ری کنی
 ایرج ایران سراپا، دستگیر و پای‌بست
 در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی
 (فرخی، ۱۳۹۶: ۱۶۶)

لیک فرزندان او قدر وُرا نشناختند
 شد ز دستِ پارتی این مملکت بی‌بوی و رنگ
 جسم پاکش را لگدکوبِ آجانب ساختند
 پارتی زد شیشه ناموسِ ایران را به سنگ
 پارتی آورد نامِ نیکِ ایران را به ننگ
 پارتی بنمود ما را بنده اهلِ فرنگ
 (همان: ۲۶۸)

پی‌گرفت دارد.

این سخنور در جای دیگر چنین استادانه در سخن را در سلک عبارت می‌کشد:
 ما بزرگی به حقارت ندهیم
 گوش بر حکم سفارت ندهیم
 سلطنت را به امارت ندهیم
 چونکه ما به اسارت ندهیم
 (همان: ۲۷۶)

این بیت نشان‌دهنده درد و رنج او از تسلط بیگانگان و پیامدهای ناگوار آن برای ایران است. هر دو شاعر و روشنفکر با وجود تفاوت‌های سبکی و شخصیتی در یک هدف مشترک بودند: آزادی ایران از چنگال بیگانگان و احیای عزت و استقلال میهن. آن‌ها با قلم و شعر خود، نه تنها احساسات خود را بیان کردند، بلکه تلاش کردند تا مردم را به مقاومت و مبارزه برای آزادی وطن تشویق کنند.

ت. فساد و تباهی

استاد محمدتقی بهار، شاعر بزرگ و ادیب نام‌آور ایران در بسیاری از اشعار و نوشته‌هایش از فساد و تباهی وطن‌اش به شدت شکایت کرده و درد و رنج خود را از این وضعیت به زیبایی بیان کرده است. او که شاهد روزهای سخت و پرآشوب ایران در دوران قاجار و پهلوی بود، همواره از بی‌عدالتی، فساد اداری، نفوذ بیگانگان، خالی شدن خزانه کشور شاید به خاطر عیاشی مسئولان و بی‌کفایتی حاکمان رنج می‌برد و این موضوعات را در قالب شعر به تصویر می‌کشید.

بهار در اشعارش با زبانی تلخ و گزنده از فساد و تباهی وطن سخن می‌گوید:

خزیننه تهی‌تر ز مغز وزیر
 ذخیره تهی‌تر از آن هر دوتا
 ادارات، ویرانه و بی‌حقوق
 سپاهی، برهنه تن و بینوا
 سر ماه، دولت به در یوزگی
 شده بر در اجنبی چون گدا
 روان هر طرف جیش بیگانگان
 به یغمای این ملک داده صلا
 به هر گوشه‌ای ظالمی مقتدر
 به هر دسته‌ای مفسدی مقتدا
 (بهار، ۱۳۸۷: ۳۲۴)

پی‌گرفت دارد.

راه‌آهن گر بخواهی مرده‌ات بیرون کشند
در محیطی کامتیزی نیست بین فضل و جهل

آن آتشی که خاک وطن گرم بود از آن
هر در که باز بود سپهر از جفا ببست
آداب ملک‌داری و آئین معذلت

وطن به چنگ لثام است، کو خردمندی
ایران به دم کام نهنگست، خدا را
بیچاره وطن در دم نزع است، دریغ!

در چراگاه وطن، گو اسب و استر زنده باد
آن مکرر مرده باد و این مکرر زنده باد
(همان: ۲۹۶)

طوری به باد رفت کز آن اخگری نماند
بهر پناه مردم مسکین، دری نماند
برباد رفت و زان همه، جز دفتری نماند
(همان: ۴۰۲)

که درس فضل و شرافت، بدین لثام دهد
(همان: ۴۴۵)

ای خصم وطن را شده سائق، به چه کارید؟
ای مرگ وطن را شده شایق، به چه کارید؟
(همان: ۲۵۱)

۲-۲-۴-۱. درمان‌ها

الف. اتحاد

محمدتقی بهار و فرخی یزدی، دو شاعر بزرگ و مبارز ایران، در اشعار و نوشته‌های خود همواره بر این موضوع تأکید داشتند که نخستین درمان دردها و مشکلات ایران، اتحاد میان مردم است. آن‌ها معتقد بودند که تنها با همبستگی و یکپارچگی می‌توان بر فساد، ظلم و تسلط بیگانگان غلبه کرد و کشور را از تباهی نجات داد. بهار در اشعارش بارها از لزوم اتحاد و همدلی سخن گفته است. او می‌دانست که تفرقه و اختلاف، بزرگ‌ترین مانع پیشرفت و آزادی ایران است.

جنبش و دوستی و وداد است روز یکرنگی و اتحاد است
(همان: ۱۲۸)

فرخی یزدی نیز با شجاعت تمام در شعر خود بر ضرورت اتحاد تأکید می‌کرد و از مردم می‌خواست که در برابر دشمنان وطن، یکپارچه و متحد بایستند.

لیک با این وضع ایران مشکل است این گفتگوی
نیمه‌ای از حالتِ افسردگی بی‌حالتیم
گه به مُلکِ ری به فرمانِ جوانی با شتاب
گاه اندر یزد با عنوانِ شور و انقلاب
غیر ما مردم که نارِ جَهْلِمان افسروخته
این وطن در حالِ نزع و خَصْمَش اندر پیش و پس

چون که ما کردیم اکنون بر دو چیز زشت خوی
نیمِ دیگر کارِ استبدادیان را آلتیم
کعبهٔ اَمالِ ملت را کنیم از بُن خراب
انجمن سازیم و نندیشیم از این ارتکاب
تا به اکنون کی در بیت‌المقدس سوخته؟
وَه چه حالِ نزع کاو را نیست بیش از یک نفس

(فرخی، ۱۳۹۶: ۲۶۹)

پی گرفت دارد.

ب. مبارزه با بیگانگان و جان فشانی

این دو سخنور ورجاوند میهنمان در اشعار و نوشته‌های خود همواره بر ضرورت مبارزه با بیگانگان و حتی جان‌فشانی در این راه تأکید کردند. آنها آن‌ها باور داشتند که برای درمان وطن بیمار و رهایی آن از چنگال استعمار و فساد، باید از هیچ تلاشی دریغ نکرد.

بهار در اشعارش از مقاومت و پایداری در برابر ظلم و ستم بیگانگان سخن می‌گفت و از مردم می‌خواست که برای آزادی وطن، حتی اگر لازم باشد، جان خود را فدا کنند.

مردن اندر شیرمردی بهتر از ننگ فرار
گر ببايد مرد باری خیز و در میدان بمیر
کآدمی را عاقبت سیل فنا در معبر است
مردگ در میدان به از مرگی که اندر بستر است
فقر در آزادگی به از غنا در بندگی
گاو فربه بی گمان صید پلنگ لاغر است
(بهار، ۱۳۸۷: ۵۴۹)

پی گرفت دارد.

گر نکنی پیشه راستی و درستی
ور نکنی خدمت وطن به تمامی
راست نیایی به خدمت وطن اندر
عاصی گردی بحی ذوالمنن اندر
(همان: ۲۰۰)

تاج الشعراء نیز با شجاعتی بی‌نظیر، در شعرش به صراحت از مبارزه با بیگانگان و دفاع از استقلال ایران حمایت می‌کرد. او در شعر معروف خود می‌گوید:

همتی ای ملتِ سلالهٔ قارن
تا نشود مرزِ داریوش چو بصره
غیرتی ای مردمِ نبیرهٔ گشواد
تا نشود کاخِ اردشیر چو بغداد
(همان: ۲۲)

پ. تجدد و اصلاحات

استاد بهار، به عنوان یکی از چهره‌های برجستهٔ سیاسی و فرهنگی ایران، همواره بر اهمیت تجدد و اصلاحات در جامعه تأکید داشت. او معتقد بود که برای نجات وطن از مشکلات و بحران‌های موجود، باید به سمت اصلاحات ساختاری و اساسی حرکت کرد. بهار بر این باور بود که تنها از طریق نوسازی فکری، فرهنگی و سیاسی می‌توان به پیشرفت و ترقی دست یافت.

استاد بهار هشدار می‌داد که اگر به موقع دست به اصلاحات نزنیم، وطن در باتلاقی که خود ساخته‌ایم، بیشتر فرو خواهد رفت. او از همگان می‌خواست که با همدلی و همکاری، برای ساختن آینده‌ای روشن‌تر تلاش کنند و از هیچ کوششی برای پیشبرد اهداف ملی دریغ نورزند.

یام‌مرگ یا تجدید و اصلاح راهی جز این دو پیش وطن نیست
ایران کهن شده است سرآپای درمانش جز به تازه شدن نیست
(بهار، ۱۳۸۷: ۲۳۲)

۳. نتیجه گیری

بررسی تطبیقی مفهوم وطن در شعر فردوسی، بهار و فرخی یزدی نشان می‌دهد که این مفهوم در ادبیات فارسی، همواره در حال گفت‌وگو با متون پیشین و بازتعریف خود در بستر تاریخی جدید بوده است. فردوسی در شاهنامه، وطن را به مثابه یک آرمان‌شهر حماسی ترسیم می‌کند؛ سرزمینی که با پهلوانی و خردورزی پاسداری می‌شود. این نگاه، به الگویی بنیادین در ادبیات فارسی تبدیل شد و ردپای آن را می‌توان در سراسر تاریخ ادبیات ایران مشاهده کرد، اما در دوره مشروطه و پس از آن، شاعرانی مانند محمدتقی بهار و فرخی یزدی، تحت تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی ایران تحت استبداد و استعمار، تصویری کاملاً متفاوت از وطن ارائه می‌دهند. در شعر این دو، وطن دیگر آن شکوه گذشته را ندارد، بلکه بیمار، زخم‌خورده، تقسیم‌شده و اسیر است. با این حال، حتی در این نگاه تلخ و انتقادی، بازتابی از همان گفتمان حماسی فردوسی دیده می‌شود. یعنی از آرمان‌های از دست‌رفته‌ای سخن می‌گوید که روزی در شاهنامه ستوده شده بودند.

ناگفته پیداست این تحول، تنها یک تغییر ادبی نیست، بلکه بازتابی از دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی ایران است. اگر فردوسی در دورانی می‌زیست که ایران می‌توانست به گذشته پرافتخار خود بنازد، شاعران مشروطه در عصری زندگی می‌کردند که ایران به کشوری تحت سلطه تبدیل شده بود. از این رو، شعر آنان نه تکرار ساده روایت فردوسی، بلکه پاسخی بینامتنی به آن است؛ پاسخی که هم به گذشته احترام می‌گذارد و هم از حال انتقاد می‌کند. چرا که ادبیات هیچ وقت از جامعه جدا نبوده و نیست. خلاصه الکلام این‌که: نوع (genre) ادبی وطن در فردوسی حماسه بوده که در ملک الشعراء و تاج الشعراء به بئ الشکوی و حتی مرثیه تبدیل شده است. با سپاس بی‌کران از استاد گران‌سنگمان دکتر بهروز عباسی فریدنی که در نگارش این مقاله، از هرگونه یاری و مهرورزی دریغ نوری‌دیدند.

کتاب‌شناسی

- آجودانی، شکوفه (۱۴۰۱)، «پیری و جوانی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره اول، شماره ۲، صص ۱-۲۵
- آچاک، ایوب؛ ناروئی، مسعود (۱۴۰۲)، «تجلی فرهنگ باستان ایران در اندیشه و بیان هنری شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱-۱۹
- ارشی، صادق؛ مرادی، ایوب (۱۴۰۲)، «بررسی کردار و خصوصیات چهل‌وشش پادشاه شاهنامه در مثنوی پایان کتابت شاهنامه داوری شیرازی، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۸۷-۱۱۳
- امجدیان، هنگامه (۱۴۰۱)، «تفاوت شعر طبیعی با شعر درباره طبیعت و خوانش مانیفست شعر سبز»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره اول، شماره اول، صص ۷۹-۱۰۰
- بهار، ملک الشعرا (۱۳۸۷)، *دیوان اشعار*، تهران: نگاه.
- بی‌طرفان، مینو (۱۳۹۰)، *مفهوم «وطن» در شعر عصر مشروطه*، دانشگاه اصفهان (پایان‌نامه ارشد)
- جبارپور، سمیه (۱۴۰۱)، «فردوسی و شاهنامه در متون منتور عرفانی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره اول، شماره ۲، صص ۲۶۹-۲۰۷
- جعفرزاده، روح‌الله و همکاران (۱۴۰۳)، «بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌ها در رویدادهای مهم پادشاهی گشتاسپ با تطبیق متون مختلف»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۳، شماره ۶، صص ۶۷-۸۸
- چهری، طیب و همکاران (۱۳۹۶)، «فضیلت وطن دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت از ارسطو»، *مطالعات ملی*، دوره ۱۸، شماره ۲، صص ۹۹-۱۱۴
- رحیمی، غلام‌رضا و همکاران (۱۳۹۰)، «بهره‌برداری از عناصر پرکاربرد اسطوره‌ای شاهان و پهلوانان ایران باستان در شعر شاعران برجسته عصر مشروطه»، *ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی*، دوره ۷، شماره ۲۵، صص ۴۹-۳۱
- رونق، وحید (۱۴۰۴)، «مفهوم واژه آزادی در اشعار محمدرضا شفیعی کدکنی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۴، شماره ۷، صص ۲۱۱-۲۲۳
- سلیمی، علی؛ صالحی، پیمان (۱۳۹۰)، «بررسی بازتاب عشق به وطن در بهار و ابراهیم طوقان»، *مطالعات ادبیات تطبیقی*، دوره ۴، شماره ۱۷، صص ۹۷-۱۲۲
- سهاک، شادمحمد (۱۴۰۳)، «فرهنگ مردمی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۳، شماره ۶، صص ۲۵۱-۲۵۲

- شمعی، میلاد؛ بی‌طرفان، مینو (۱۳۹۰)، «تحلیل مفهوم «وطن» در اشعار ملک الشعراء بهار»، *مطالعات ملی*؛ دوره ۱۳، شماره ۵۲، صص ۱۰۷-۱۳۰
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، *سبک شناسی شعر*، تهران: میترا.
- عباسپور، مرتضی (۱۴۰۲)، «نیک منظری شاهان غزنوی در مداخل فرخی، عنصری و منوچهری»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱۵۱-۱۷۲
- عبدالخانی، محمد؛ احمدوند، محمد (۱۴۰۲)، «فردوسی و نقد منازعه درونی در سپهر اندیشه ایرانی بر اساس نظریه هرمنوتیک قصدگرای کوئنتین اسکینر»، *پژوهش‌های نوین ادبی*، دوره ۲، شماره ۳، صص ۱۷۳-۱۹۹
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، *تاریخ ادبیات در ایران*، جلد اول، چاپ ۱۰، تهران: فردوس.
- صیادانی، علی و همکاران (۱۳۹۶)، «بررسی تطبیقی تجلی وطن در شعر حافظ ابراهیم و فرخی یزدی (بر اساس قصیده مصر و مسمط وطنی)»، *پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل*؛ دوره ۳، شماره ۷، صص ۲۹-۴۸
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۶)، *شاهنامه*، به تصحیح جلال خالقی مطلق (به کوشش احسان یارشاطر)، نیویورک: Bibliotheca Persica
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۹۴)، *مجموعه اشعار*، تدوین مهدی اخوت و م. ع سپانلو، چاپ ۴، تهران: نگاه.

Intertextuality of "Homeland" in the Perspective of Ferdowsi, Bahar and Farokhi Yazdi

*Behrouz Abbasi Fereydani-¹ Reza Rastinejad-² Mahdi Ebadi³

1. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Teacher Education, Shahid Bahonar District, Farhangian University, Isfahan, Iran. (Corresponding author) Email: abbasi791@yahoo.com
2. Bachelor of Education Student in Persian Language and Literature, Faculty of Teacher Education, Shahid Bahonar District, Farhangian University, Isfahan, Iran.
3. Bachelor of Education Student in Persian Language and Literature, Faculty of Teacher Education, Shahid Bahonar District, Farhangian University, Isfahan, Iran.

Article Info

ABSTRACT

Article

type:

Research Article

Article

history:

Received:

۰۸/۱۲/۲۰۲۴

Accepted:

۲۰/۰۵/۲۰۲۵

Keyword:

Homeland

Ferdowsi

Bahar

Farrokhi Yazdi

di

Homeland of

Yesterday

The concept of homeland and its derivatives such as: homeland, land, homeland, country, etc., is a vital concept for Iranians and has undergone many political and social changes throughout history. Many poets, due to the importance of these concepts for the people and the courtiers, tried to include these concepts in their poems. In places, the poems of Hakim Toos, Malek al-Shoara Bahar, and Farrokhi Yazdi show the concepts of patriotism, sacrifice for the homeland, etc. In contemporary times, poets used the concept of homeland to stir people's emotions and overcome tyranny.

In Ferdowsi's poems, the homeland is a utopia that is protected by heroes and intellectuals. However, in the contemporary era, the homeland has become a country under socio-political influences that no longer has the glory and greatness of the past and is involved in corruption, tyranny, foreign interference, and domestic traitors. In Ferdowsi's poems, the homeland has a glorious aspect, but in the poems of Bahar and Farrokhi, the homeland is involved in many problems. In this article, we will examine the concept of homeland in the poems of these three great poets, examining the differences and similarities of the concept of homeland in the poems of these three poets. In the rest of the article, you will see how the concept of homeland has lost its high position over the years.
